

پرندگان اساطیر

جهانبخش نوروژی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فیروزآباد

اشاره:

کتاب تازه‌ی شعری به دست آوردم. نام کتاب "پرندگان اساطیر" است و سراینده‌ی آن دکتر "صابر امامی" یکی از استادان ادبیات فارسی. این کتاب که چاپ اول آن ۱۳۸۷ است در ۳۰۲ صفحه، با حمایت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ و منتشر شده است.

گونه‌ی اشعار کتاب، همه تازه و امروزی است و از سبک سنتی در آن کم‌تر نشانی است. منظور از شعرهای تازه‌ی امروزی، اشعاری است که، یا از شیوه و راه رسم "یمایی" پیروی می‌کند یا مطلقاً شعر "سپید" است که اشعار به اصطلاح موج نو و پُست مدرن نیز در زیر مجموعه آن قرار می‌گیرد.

چکیده‌ی حرف‌ها گپ و گفت‌ها و دیدگاه‌های نیما در شعر معاصر یا شعر تازه و نو چنین است:

شعری را که او پیشنهاد می‌کند و خود آن را به اجرا و انجام می‌رساند، تا صدها شاعر یا مُتَشاعِر دیگر، از آن پیروی کنند، دارای دو ویژگی بسیار ساده است:

۱. ویژگی قالب و بیرونی‌های شعر

۲. ویژگی محتوا و درونی‌های شعر

منظور از ویژگی‌های بیرونی و قالب شعر، بود و نبود قوافی، کوتاه و بلند بودن مصراع‌ها، اوزان عروضی و آهنگ و موسیقی شعر و ایجاز یا اطناب در سخن است.

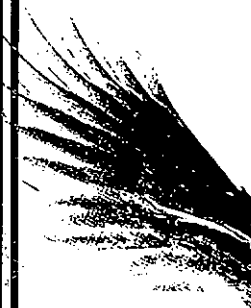
"نیما" دیدگاه‌های خود درباره‌ی شعر معاصر را علاوه بر مقالات بسیاری که خود او یا دیگران نوشته‌اند، در کتاب "مجموعه‌ی اندیشه" که از انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۴۸ است، ساده و بی‌ریا چنین اظهار می‌کند:

« من عقیده‌ام این است که مخصوصاً شعر را از حیث طبیعت بیان آن به طبیعت نثر نزدیک کنم و به آن اثر دلپذیر نثر را بدهم. » و در مورد



شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸





وزن شعر می گوید: « وزن جزء ذات شعر و ابزار کار شاعر است، منتها هر مطلب، وزنی مخصوص می گیرد و آهنگی ویژه می پذیرد.» او می نویسد:
« شعر خوب امروزی، از جوهر شعری برخوردار است. منظورم از جوهر شعری، خیال برانگیزی و تصویر آفرینی است که ویژه شعر است. و شعر در ردیف حرف‌های نامربوطی نیست که معمولاً از بس که نامربوط است، می گویند شعر است.» می افزاید:

« در زندگی خالی از هنر، بار سنگین و زُمختی است که لنگر می اندازد، کسی که هنر را تحقیر می کند، خودش را تحقیر کرده است. شعر، نشانه‌ی یک زندگی عالی و خیلی بشری است، ولی در نظر داشته باشیم که وزن و قافیه، تنها نماینده‌ی این فضیلت نیست... من مخالف قافیه نیستم، اگر سخن ایجاب کند که قافیه‌دار باشد و قافیه به‌طور طبیعی بیاید و شاعر را برای یافتن آن به بی‌راهه نبرد، بسیار خوب است.» از قافیه که بگذریم، درباره‌ی تساوی پاره‌های شعر می گوید:

« من حشو و زوائد در شعر به کار نمی‌گیرم تا جای خالی یک جزء عروضی را پر کنم و پاره‌ها را برابر هم سازم، اما اگر پاره‌ها خود به خود برابر شدند بسیار خوب است.» نیما در مورد محتوای شعر، سختی ارزنده و تاریخی دارد که سرمشق راه و رسم همه‌ی شاعران بزرگی قرار گرفته که خواسته‌اند به راه او روند و شعر تازه بسازند. می گوید: « شاعر امروزی باید مواظب باشد که موضوع حامل شعر او حاکی باشد از واقعیت‌های خارجی که وجود دارند...»

اما درباره‌ی « شعر سپید » باید بگویم، جز در مورد محتوا در موارد دیگر با شعر نیمایی وجه مشترکی ندارد. نثری است فشرده‌ی شاعرانه با وزن و آهنگی درونی و خیال برانگیز با تصاویر شعری بسیار و گاهی تشبیهات و استعارات شگفت.

از بیرونی‌های شعر، بعد از قافیه، وزن و آهنگ و تساوی یا نامساوی بودن پاره‌ها، ایجاز و اطناب آن است.

می گویند: ایجاز خوب است اگر مُخَل نیاشد و اطناب خوب است اگر مُمَل (ملال آور) نباشد. در همین معنا گفته‌اند: « خیر الکلام ما قل و دل » یعنی بهترین سخن آنست که کوتاه پر معنا باشد. اما اگر ایجاز از حد بگذرد، سخن روشنی و رسایی خود را از دست می‌دهد و مُخَل فصاحت و بلاغت می‌شود.

متأسفانه بسیاری از شاعران عصر ما به این پدیده کم‌توجهند. گاهی آنقدر از حشو و زواید یا ارکان و اجزای سخن می‌کاهند که درک معنای درست آن برای شنونده دشوار و احياناً ناممکن می‌شود.

قصدم از این سخن این نیست که بگویم پاره‌ای از اشعار امامی، اسیر ایجاز مُخَل یا اطناب مُمَل است. زیرا از اطناب که در کلام او نشانی نیست، اما در مورد ایجاز مُخَل اگر موشکافانه در جستجوی چنین مواردی باشیم، آثاری که رنگ مانند:

« از بندبند پر آتشت
از بام تا شام نی‌نوا بارید

و بنفشه‌هایت به تسخیر شام رفتند »

را می‌توان انگشت نهاد اما او در خلق تصاویر شعری (تشبیهات و استعاره‌های شگفت) هنرمندی کم‌نظیر است. بویژه در استعاره‌های کنایی

از گونه‌ی تشخیص یا آدمی‌سانی:

« سنگ‌ها به رقص آمده‌اند » ص ۱۵

« در تمام طول شب، ماه از دره‌ها گذشت.

از تپه‌ها گذشت. از لای شاخه‌ها سر کشید » ص ۱۷

« طوفان تا انتهای شب دوید

در ظهر تموز

گیسوان پریشان طوفان

بر شاخه‌های عریان آویختند » ص ۳۰

xxx

« انقدر نگرستم تا ساقه‌ها گریستند » ص ۳۵

xxx

« قلب گل سرخ بود که پاشید

وقتی آهن از صدا افتاد » ص ۲۹

xxx

« چشم در چشم افق، گوش در شیهه‌ی طوفان

در هیاهوی پرچم‌ها

پنجه بر یال طوفان انداخت

از شط آهن گذر کرد » ص ۹۸

پس از این مقدمه، لازم می‌نماید که بگویم بیشتر اشعار کتاب « پرندگان اساطیر » از جهت قالب و محتوا در مقوله‌ی شعر سپید جا می‌گیرد. یعنی نثرگونه، اما خیال برانگیز و تصویری، منطبق با همه واقعیت‌های خارجی که وجود دارد. یعنی از آنچه در جامعه هست مانند پای‌بندی‌ها و باورهای توده‌های مردم و پیش‌آمدهای سیاسی و اجتماعی جامعه، بویژه هر چه که با دین و دولت مرتبط می‌شود، بهره می‌گیرد.

می‌توان گفت هیچ‌جای کتاب از بن مایه‌های اعتقادات صادق و سالم دینی خالی نیست. تا آنجا که شاعر، تمنای رؤیت جمال یار دارد و موسی وار در سینای آرزوها درخواست « ارنی انظر الیک » سر می‌دهد و می‌کوشد سیمای مقصود را با جلوه‌های خیال آفریده، دیداری کند:

« ای کاش می‌دانستم که هستی

شبهه موسی که میکل آنز آن را تراشیده است؟! »

با شبهه محمد (ص) که خود تراشیده‌ای؟

ترس از خدا نبود اگر

تمثالت را می‌ساختم

شبهه درخت، نه! شبهه دریا، شبهه کوه

نه! شبهه باران، شبهه ابر »

(شعر پرسش ص ۲۱)

دکتر امامی با این‌که اشعار موزون و سنتی بسیار دارد و در آن زمینه مهارت خود را نشان داده است، اما در این کتاب، کم‌تر نشانی از اشعار سنتی و شعرهای موزون نیمایی به چشم می‌خورد. شاید این دو قطعه‌ی ذیل که موزون است در آن راه و رسم‌ها باشد:

باز در قریه‌ی ما سرخ‌ترین خون جاری است

لاله‌ها هم غزل سرخ شهادت بلندند

این کدامین ایل است

کز دل عاشق ما می‌کوچد

گوش کن زمزمه‌ای می‌آید
لاله‌ها باز غزل می‌خوانند
(غزل ص ۱۰۳)

xxx

خواب دیدم دریا تا در خانه‌ی ما آمده است
خواب دیدم که به تن جامه‌ی رزمی دارم
و تفنگی بر دوش
از خلال در باز چشم بر پهنه‌ی دریا و افق دوخته‌ام
خواب دیدم که از آن نقطه‌ی دور
از فراسوی افق، زورقی می‌آید
(انتظار ص ۱۰۴)

امامی بیشتر به شعر پیش‌رفته‌ی سپید، گرایده است. با این حال لحظه‌ای یا گامی از پیشنهاد آرزای نیما که: « شاعر امروزی باید مواظب باشد که موضوع حامل شعر او حاکی باشد از واقعیت‌های خارجی که وجود دارند » دور نشده است.

هر قطعه شعر او حاکی از واقعیتی است که وجود دارد. از استکبار می‌سراید:

با صلح آمدند

تا رهایی جوانه زند

با صلح آمدند

پاهایمان را از پا انداختند تا صلح از پا نیفتد

دست‌هایمان را از دست گرفتند

تا صلح از دست نرود

قلب‌هایمان اما بادکنکی شد متورم

تا در حنابندان صلح منفجر شود

(صلح ص ۷۶)

از جنگ هشت ساله‌ی تحمیلی سخن ساز می‌کند شعر « نی نوا » را می‌سازد که نه مجاز بل به حقیقت انسان را با خود به نی نوا می‌برد، به نی نوا می‌کشاند، به همان جایی که خون صدها شهید خاک را لاله‌گون نه! که لاله‌زار کرده است:

در نی نوای یاد بود که بنفشه‌ها کیود خواندند

که شعله‌ها بر باد رفت و پرچمی سبز، سرخ وزید

این نی نوا، نوای نیبی است هزار بند

که از بندبندش نوای اذان سوخته می‌آید

و نوای مکتبری که در نیاز نماز

بر هفتاد و دو بند بوسه می‌زند. (نی نوا ص ۲۸)

آری، « پرندگان اساطیر » از واقعیت‌هایی که واقع شده و بیرون از ذهن و ضمیر بیمارگونه‌ی خرافه‌آمیز خیال‌یافان، اتفاق افتاده و هست سخن می‌سراید، « فهمیده » را می‌نگارد، در عالمی اثیری با خیال و تصاویری شگفت ملکوتی:

قلب گل سرخ بود که پاشید

وقتی آهن از صدا افتاد

و بال جبریل ترکش خورد

و تکه‌های مذاب از کنار دست خدا رد شد

فرشته‌ها تو را در بر
گرفتند

تا از آهن و چرخ و زنجیرت،
حایل باشند

تو به دنیا آمدی در آسمان هشتم)

گل سرخ ص ۲۹)

به هر برگ از کتاب که چشم بیندازی، رنگ و
جلای باورهای مذهبی که هست و حقیقت دارد، دیده
می‌شود

موسم رهایی رسیده است

نیلوفران نیایش شکوفه کرده‌اند

دست‌های دعا تبخیر می‌شوند

باران اشک می‌بارد

وقت آنست که ناودان طلا آواز بردارد

(عرفان ص ۷۰)

xxx

بمب‌ها ترکید، ترکش‌ها پرید، خنجرها درید »

اشک‌ها چکید و جهان دید

که شمعدانی‌ها خاموش نمی‌شوند. (شمعدانی‌ها ص ۸۸)

آن جنگ تحمیلی و شهادت هزاران لاله‌ی سرخ، همه‌ی هوش و
حواس شاعر پرندگان اساطیر را خاص خود کرده است. آن چنان غرق این
گرداب عجیب است که خود را گم می‌کند، حیران است که چه بگوید،
اظهار خودباختگی می‌کند، سخن در ذهن و ضمیرش گم می‌شود، فریاد
« نمی‌توانم » سر می‌دهد:

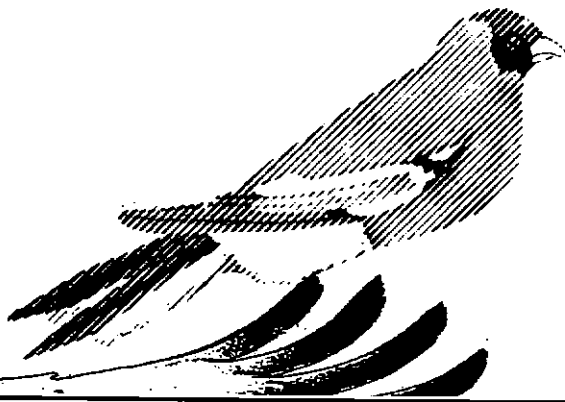
گر کس‌ها آمدند و بیضه کردند

بیض‌های مرگ

نه انمی توانم، نمی‌توانم!

من خنجری در گلو دارم و دشنه‌ای در سینه





و خاری در خانه‌ی چشم و قلبی در تابوتی سیاه
 نه‌ا نمی‌توانم! (کرکس‌ها ص ۹۲)

xxx

در ازدحام پرچم‌ها، با قلبی از نارنجک
 ایستاده بود

در خشید گلوله‌های

خیز برداشت پرواز را

گفتی بال گشوده بودی از سنگر (شهید ص ۹۸)

xxx

سوی مذهب و مسایل جنگ و شهادت، از واقعیت‌های
 دیگری که هست و دلخواه اوست، روابط صمیمی خانه و
 خانواده و قایل است. امامی در هر گوشه‌ی سخن که مجال
 یابد، به حقیقت یا مجاز، نام دو دختر خود: "گیسو و سحر"
 "را در شعر می‌کارد، چنان که مادر و همسرش نیز همچنان
 دو عنصر مقدس و بی‌بدلند که با عشقی عمیق و قناست و
 ایمان، ایشان را می‌ستاید:

صبحگاهان که می‌گشاید چشم

تا بگوید: «بین پدر سحر است!»

می‌کند خنده، بشنود بابا

حیفا! بابا همیشه در سفر است.

(دخترم سحر ص ۱۱۶)

xxx

گیسو!

بیا آتش روش کنیم

بیا شعله‌ها را کمی برقصانیم

بادی نیست، برفی نیست

من اما سردم است. (گیسو ص ۲۳)

xxx

چشم‌هایم را می‌بندم، تو می‌آیی

دست‌هایت را می‌گیرم

مرا با مهربانی از زمین بر می‌گیری

آه‌ای رهایی مطلق! (برای همسرم ص ۱۲۱)

xxx

دست‌های مادرم،

عطر نان، عطر صبح، عطر آب، عطر آتش‌تنور

بوی آفتاب می‌دهد

دست‌های مادرم

دستمالی از غزل، از بهار، از امید و رنج و کار

بقچه‌ای پر از تلاش از عبور سال‌ها

شخم خورده چون زمین از شکنج روزها

زخم دیده چون درخت. (ص ۱۴۳)

xxx

تحویل احوال فرزندان، از کودکی به نوجوانی و فراتر از
 آن که واقعیتی حقیقی است، از دیدگاه کنجکاو این شاعر
 باریک‌اندیش، به دور نمی‌ماند:

«دوشیزه‌ی نوبالغ!

از جست و خیزهای کودکانهات خبری نیست

و از شیطنت‌های معصومانه‌ی زلزله‌آسایت

سر در گریبان می‌بری

و خورشید باز یگوش چشمانت

به بهانه‌ی کتاب

در چاک گریبان‌ت

غروب می‌کند» (بلوغ ص ۱۴۱)

xxx

گاهی امامی اُشتم می‌کند و حماسه‌ساز می‌سازد، در این هنگام
 شعرش غرور‌آفرین می‌شود:

شاعران رسمی سرودند

و روزنامه‌ها نوشتند

آن‌ها در اتاق‌های مجلل

سیگارها را میکندند

و عکس‌ها و صفحات شعر و ادب را ورق زدند

درخت بلند من اما به فکر جنگل بود

چشم را برای خود نمی‌خواست

و حجم جوان نهال‌ها را به آینده‌ی سیال وعده می‌داد

درخت بلند من خاطر خواه بادهاست

بادهایی که از طواف زمین بر می‌گردند. (شاعران ص ۲۰۱)

xxx

دختر طبع امامی، یعنی شعر او، اگر گاهی بتواند از جلوه و جلای
 آیین و مذهب که طبیعی و دلخواه اوست، خود را به کناری کشد و به
 عوالم دیگری چشم اندازد، باز هم آن چنان زیبا و دلرباست که از همگان
 دل می‌برد:

دود می‌پیچد در خاطر باغ

آتشی را که نمی‌دانم چیست

و که افروخته است

به چه باید افسرد؟! (باغ ص ۱۶۱)

xxx

می‌گویی: باش. درخت به بر می‌آید

می‌گویی: باش. خانه سبز می‌شود

من در پشت پنجره می‌ایستم

پرده را کنار می‌زنم

تو می‌روی سرودخوانان

و "هستی"

با سرودهای تو می‌گسترند. (ترانه ص ۱۴)

